

پایانی بر یأس زنان

مرضیه بهرامی برومند



به نام «زن، زندگی، آزادی» که پایانی است بر یأس و نومیدی ناشی از نگاه صرفاً بیولوژیک و زیستی بر هویت جنسی زنانه. به نام «زن، زندگی، آزادی» که پایانی است بر گفتمان مردسالارانه که در آن سرنوشت زن را ساختار بدنش تعیین کرده است. بسیاری از زنان که در جنبش‌های آزادی‌خواه و جنبش اخیر در برابر زن‌ستیزی و تحقیر زن در جامعه ایستاده و مبارزه کرده‌اند بر این باورند که ساختار بدن زن نمی‌تواند و نباید در تقلیل موقعیت او به «جنس دوم» و حفظ این وضعیت نقش داشته باشد. نباید مشکلات زنان ناشی از ساختار ژنتیکی بدن آنان دارد. جنبش «زن، زندگی، آزادی»، آزاد شدن جامعه‌ی ایرانی از کنترل مستقیم نگاه زیستی و بیولوژیک است و نشان‌دهنده‌ی این است که این فرهنگ است که باید منزلت اجتماعی انسان را تعیین کند نه بدن زیستی و بیولوژیک. این نقطه‌ی آغاز ابطال افسانه‌ی مردسالارانه‌ای است که با تحقیر بدن زن او را در جامعه کنترل کرده و بر حقوق و جان و ذهن او مسلط شده است.

«نظریه‌ی زهدان» که گفتمان جنسی غالب در دوران قاجار بود، همان نظریه‌ی فرودستی جنس زنانه‌ای است که ساختار بدنش سرنوشت او را تعیین می‌کرد و به همان میزان «نظریه‌ی قضیب» به برتری جنس مذکر و مردانه تکیه دارد و دارای ارزش است. مهم‌ترین نقش زن در گفتمان دوره‌ی قاجار، نقش «مادربودگی و زایش» است. زنانی که در این نقش ناموفق بودند، با عناوینی مانند «اجاق‌کور» مواجه بودند و شخصیت واقعی و فردیت آنان زیر سؤال می‌رفت و از زنانگی اجتماع طرد می‌شدند. زن نه به‌عنوان یک چهره‌ی انسانی بلکه همچون موجودی بیولوژیک و زیستی که باید در یک سلسله قالب‌های مشخص جای گیرد، مطرح می‌گردد و نظامی با نشانه‌هایی از ساختاری است که بر الزاماتی بر بدن زن برای اطاعت از جامعه و نظم مردانه اصرار می‌ورزد.

در این دوره، به این‌گونه توصیه‌ها برمی‌خوریم که: «بهترین زنان زنی است که فرزندی بسیار آورد، و میان خویشان خود عزیز و نزد شوهر ذلیل باشد و مطیع شوهر باشد و یا پولاک که به عنوان پزشک در زمان ناصرالدین شاه در ایران اقامت داشته، می‌نویسد: «زن عقیم تقریباً همیشه مطرود شوهر خویش است و مورد تمسخر و استهزای سایر

زنان قرار می‌گیرد» (احمدی خراسانی، ۱۳۸۴). تمایل به باروری و فرزندآوری، تنها انتظار اجتماعی از زنان نبود بلکه زنان نیز آن را در چارچوب قواعد تجربه‌ی زیسته‌ی خود عامل بقا و قدرت خود می‌دانستند.

بنابراین واژه‌هایی منفی مثل «اجاق‌کور» که برای زنان با توجه به بدن آنها برمی‌ساختند و با آن زنان را معرفی می‌کردند در یک تاریخ طولانی از فرهنگ مردسالار، ساختار اجتماعی و روانی زنانگی را صورت‌بندی می‌کند که در این فرهنگ از دوره‌ای به دوره‌ی دیگر تغییر واژه می‌دهد اما تغییر معنا نمی‌دهد. برای همین می‌بینیم که در این دوره نزد حاملان گفتمان مردسالاری واژه‌ی «یائسه» جایگزین واژه «اجاق‌کور» با همان کارکرد معنایی می‌شود. مفهوم زن یائسه از سوی نظم اجتماعی مردسالار در تحقیر زنی است که دوره‌ی بارداری و زایش و فعالیت جنسی او به پایان رسیده و او توان و قدرت فرزندآوری را از داده است. این ناتوانی فرزندآوری را که وابسته به بدن زیستی زن است، جایگاه فرودست زن در گفتمان جامعه و زندگی روزمره تولید و بازتولید می‌کنند.

این در حالی است که در یک جامعه‌ی برابرسالار و مدرن واژه‌ی «یائسه» امر منفی نیست تا در جامعه‌ای مردسالار از آن برای تحقیر زن و پیری و ناتوانی او استفاده کنند. در این جامعه زن و مرد برابر هستند و بدن زیستی معیار مناسبی برای ارزش گذاری زنان و مردان نیست و بدن فرهنگی و اجتماعی جایگاه و مقام زنان و مردان را برمی‌سازد. از این رو فرزندآوری و مادرانگی مثل نظام معنایی گذشته وظیفه‌ای نیست که به زن محول شود و اجبار باشد بلکه تنها یک «انتخاب» است. انتخاب و اختیار هر زنی است بدون جبر جامعه و فرهنگی که این وظیفه را از او بخواهد. «یائسگی» دیگر به‌عنوان ضعف و ناتوانی ناشی از فرزندآوری و پایان دوران عادات ماهانه تعریف نمی‌شود. یک امر طبیعی و بیولوژیک در بدن زنان است که در گذر عمر به صورت طبیعی اتفاق خواهد افتاد و عدم این رخداد بیولوژیک، غیرطبیعی خواهد بود. با پیشرفت علم و دانش و تکنولوژی در همه‌ی عرصه‌ها به‌ویژه رشد و توسعه‌ی علم پزشکی در حوزه‌ی زنان، استفاده از این واژه‌های تحقیرآمیز در دوران معاصر برای زنان نشان از عقب افتادگی فرهنگ مردسالار و ذهن پس‌روانه‌ی افرادی است که از این واژه‌ها برای تحقیر جایگاه زنان و نجات خود از درماندگی در دنیای مدرن و فرهنگ پیشرو بهره می‌برند.

این نگاه ایدئولوژیک و جنسیت‌زده به زن به خاطر روشی است که جامعه‌ی پدرسالار در بازتعریف و بازتولید مفهوم زنانگی در پیش می‌گیرد، زنی که قرار است یا «تکریم شود در مقام باکره یا تکفیر شود در مقام روسپی» (هیوارد، ۱۳۸۱). زنی که قرار است تکریم شود در مقام مادرانگی و زن جوانِ جنسی و یا تکفیر شود در مقام یائسه و ناتوان برای رضایت مردان. در این جوامع زنان برحسب این تقابل، به دو دسته‌ی آرمانی و بی‌ارزش طبقه‌بندی می‌شوند. مردان نیز گرفتار این تصویر دوگانه می‌شوند و آن را به بدن و جنسیت زنان تحمیل می‌کنند.

ایدئولوژی پدرسالار در طول تاریخ، این دو شکل از تقابل دوگانه‌ی هویت زنانه را حفظ کرده است. ردّ پای این دوگانه‌انگاری‌ها در نگره‌های مرتبط با زن در فرهنگ و ادبیات معاصر و کلاسیک مانند، زن خوب/بد، زن آرمانی/فنانه، زن اثیری/الکاته و ... هم دیده می‌شود. این دوگانگی و زن‌ستیزی حاصل ساختارهای ذهنی حاکم بر فرهنگ مردسالار دانسته می‌شود که در آن زنان همواره ابژه‌ی گفتمان هستند و هیچ‌گاه در مقام فاعلیت قرار نمی‌گیرند. گفتمانی که به بازتولید نظام پدرسالاری و سنتی می‌پردازد در مقابل گفتمانی قرار می‌گیرد که سعی می‌کند نظام مردسالاری را به چالش بکشد و معانی جدیدی بسازد تا دال‌های گفتمان برابری جنسیتی را تقویت نماید و تقدم هویت انسانی را بر هویت جنسیتی (gender) جنسی (sex) نمایان سازد.

توصیفی که از زن‌های یائسه از زبان بعضی از افراد به عنوان امر منفی بازگو می‌شود، سعی می‌کند آنها را به عنوان تصویری منفی، نابه‌هنجار در جامعه و همچون یک «دیگری» می‌سازند تا تصویری مثبت و سازنده از زن‌های مطلوب خود و باقاعده و نظم مردانه و به‌هنجار به‌دست داده شود. مشخص کردن ویژگی‌های این «دیگری» تعیین می‌کند که هر گفتمان، چگونه زنی را طرد می‌کند و در عین حال چگونه زنی تولید می‌شود. در طول زمان ما شاهد بودیم چگونه یک دوقطبی و تقسیم‌بندی بین - خود و دیگری - (مرد/زن) و (زن خوب/زن بد) و (زن زایا/زن یائسه) شکل می‌گیرد که بخشی از چارچوب گفتمانی نظام حاکم است.

چتر شعار «زن، زندگی، آزادی» بر سر همه‌ی ایرانیان و جهانیان گشوده شد و آنها را در زیر سایه‌ی خود گردهم آورد که آغازگر گفتمانی نو و تازه در آستانه‌ی قرن جدید

شد، گفتمان و جنبشی که بدن از دست‌رفته‌ی دختری زیبا جرقه‌ی آغاز آن را زد. در این جنبش آزادی‌خواهی، «زن» در مقابل نظم مردانه و خشونت‌طلب مردسالار قرار می‌گیرد. زنی که سال‌ها در زیر سایه‌ی تحقیر سرکوب‌شده و با واژگان منفی و گفتمان سازی سعی در حذف او کردند حالا نیروی رهایی‌بخش این جنبش آزادی‌خواهی می‌شود. «زندگی» و مفهوم زایش معنایی در برابر زایش بیولوژیک و در مقابل مفهوم «مرگ» و آسیب‌رساندن روحی و جسمی به دیگران و زنان، صورتبندی می‌شود و آزادی در برابر کلمه‌ی حصر و رعب و وحشت شهروندان در فضای عمومی و خیابان‌ها که سال‌هاست در تسخیر نظم پلیسی حاکم است، مفهوم‌پردازی می‌شود.

«زن، زندگی، آزادی» سه واژه‌ای که امید و مفهوم زندگی را به کالبد مُرده و خاموش و بی‌صدای جامعه تزریق و او را امیدوار به زندگی و زیستن کرد تا در شروع قرن جدید با گفتمانی دیگر که مفهوم زندگی را بازتولید می‌کند پایه‌ریزی و برای آن تلاش کنند. شعار «زن، زندگی، آزادی» که دال‌های گوناگون و بدن‌های بدون اندام جامعه و مطالبات گروه‌های فرودست و جریان‌های مختلف سیاسی و دانشجویان را گرد هم آورد بازنمایی‌کننده‌ی گفتمان گسترده‌ای است که توانست فضا را از انسداد فکری و سیاسی خارج کند و مردم و گروه‌های متکثر مردمی را به صحنه آورد. جنبش نوین اجتماعی که برپایه‌ی این شعار بازنمایی شد نیرویی رهایی‌بخش و صدای تازه‌ای است که می‌گوید تاریخ کهنه و پیر و فرتوت روبه‌نیستی و امر نو و واژه‌های نو در آستانه‌ی زاده شدن است. این شعار نماد زندگی و حیات دوباره است.

زنان امروز بعد از سال‌ها در تاریکی و در سایه‌ی سکوت زندگی کردن، یاد گرفته‌اند که از «بدن» خود دفاع کنند و جامعه‌ی مردسالار را وادارد تا بدن آنان را به رسمیت بشناسد. جنبش «زن، زندگی، آزادی» بازنمایی‌کننده‌ی فرهنگ برابری‌خواهی و مناسک التیام و ترمیم بدن زخم‌خورده‌ی زنان است. زنانی که با بدن خود به خاطر ترس و امر مسلط مردانه و مفهوم‌پردازی و گفتمان‌سازی منفی از بدن زن، بیگانه بوده‌اند و با خود به مثابه یک «دیگری» یا «بدن دیگر» برخورد می‌کردند. این بدنِ دیگر همان مکان و مقری است که «گفتمان دیگری» که بر مبنای زبان و فرهنگ پدرسالارانه و خشونت مردانه است در آن شکل گرفته و گسترش یافته است. زن از دریچه و نگاه خیره‌ی مرد خود و بدنش را تجربه کرده بود. اما اینک زن بدنی از آن خود را درک خواهد کرد که

مردان به آن آسیب زده و آن را محدود و در موقعیت جنس دوم تعریف و بازتولید کردند.

شرط زنانگی و اجتماعی شدن سوژه‌ی زنانه در -گفتمان دیگری- که بر پایه‌ی فرهنگ مردسالارانه و خشن جنسی استوار است این است که او را در مقام ابژه‌ی دال‌های جنسی در حلقه‌ی قدرت مردانه نگاه دارد. ابژه‌ی دال‌های جنسی همچون واژگانی مثل کدبانو، بانوی خوب، یائسه و دیگر زنانی که نظم حاکم برای آن‌ها واژگان منفی تولید می‌کند تا آنان را طرد کند. زنان در این فرهنگ مردسالار و جنسی، یا در مقام مادر و کدبانوی خانه حافظ امنیت و تربیت فرزندان خواهد بود و یا اگر در فضای عمومی وارد می‌شود به مثابه ابژه‌ی قربانی بازنمایی خواهد شد و بایستی مسئولیت قربانی شدن خود را بپذیرد. در ساختار و روابط قدرتی که زنان را مسئول قربانی شدن‌شان می‌داند، تنها بدنی که مکان انباشت قدرت است و حق زیستن دارد بدن مرد است و بدن زنان تنها در ضعف و زخم و جراحت و یأس، حق بودن و ماندن و زیستن خواهد داشت، غیر از این تهدید به اختگی خواهند شد.

اکنون در هنگامه‌ی جوانه زدن جنبش «زن، زندگی، آزادی» مفاهیم منفی بر بدن زن برای تحقیر او در جامعه و دادن جایگاه جنس دوم به دلیل بدن بیولوژیک زن، بیش از هر زمان دیگر از موضوعی شخصی به موضوعی سیاسی تبدیل خواهد شد. با شناخت شعار «امر شخصی امر سیاسی است» بسیاری از فمینیست‌ها برای کنترل زنان بر «بدن» خودشان مبارزه کردند و بدین ترتیب مبارزه با آزار روحی و روانی و جنسی در سطح وسیع‌تر آنچه نظریه فمینیسم «کنترل و تملک بدن زنان» می‌نامیدند، شکل گرفت. سیاست‌های این جنبش فمینیستی به گونه‌ای - سیاست‌هایی فضایی‌اند- که شامل مقاومت در مقابل محدود کردن زنان به فضاهای خاص مانند خانه و مبارزه برای دسترسی و مشارکت برابر در همه‌ی حوزه‌های زندگی، شامل کار، سیاست و آموزش و کنترل بر بدن خود می‌شود. در نتیجه، مشکلات «شخصی» تنها از طریق سیاسی و اقدام سیاسی قابل حل‌اند. از همین رو، تشکیل گروه‌های حمایتی برای ارتقای آگاهی زنان از این‌که محدوده و مرز طرد و تحقیر زنان از جامعه تا کجاست و زنان تا کجا بر بدن خود کنترل و مالکیت دارند ضروری است.

- احمدی خراسانی، نوشین، زنان زیر سایه پدرخوانده‌ها، تهران: نشر توسعه، ۱۳۸۴.
- هیوارد، سوزان، مفاهیم کلیدی در مطالعات سینمایی، ترجمه فتاح محمدی، نشر هزاره سوم، ۱۳۸۱.